

ملاحظاتى درباره‌ى گويش ناحيه‌ى الموت از گويش‌هاى شمالي ايران*

Kinga Maciuszak

از دانشگاه يانگيلويى، كراكوف (لهستان)

ترجمه‌ى احمد سميعى (گيلانى)

حوزه‌هاى گويشى چندينى وجود دارد كه مواد مربوط به آنها يا ضبط نشده است يا ضبط آنها ناچيز است، مانند گويش‌هاى ناحيه‌ى كوهستاني البرز، از آذربايجان تا خراسان. ←

G.L. Windfuhr (CLI, 1989, p. 295)

دره‌ى مهجور الموت^۱ در سلسله جبال البرز، با ارتفاع زياد از سطح دريا، به دليل گذشته‌ى پرفراز و نشيب خود، زبان زد است. اين دره در سال ۴۸۳ هـ به دست اسماعيليان افتاد و مركز حكومتى مجزا شد كه ۱۶۶ سال دوام يافت و در بجه‌ى سلطه‌ى سلجوقيان همچنان باقى ماند تا مغولان در عصر هلاكو، در اواسط قرن هفتم، آن حكومت را منقرض كردند. نام الموت، مظهر قدرت اسماعيليان، معمولاً با قلعه‌اى مستحكم و دست نيافتنى قرين است كه حسين صباح، شيخ الجبل حشاشين، در آن مقر يافت و طرح «قتل‌هاى مقدسى» را ريخت كه به دست فداييان او اجرا مى‌شد. اكنون، هر چند ويژه‌هاى بزرگى وجود دارد كه بوميان

این مقاله عمدتاً مبتنى است بر دست‌نويس‌هاى آقاى ضياء الدين شهروزي، كه در اواخر سال‌هاى هفتاد (دهه‌ى ۱۹۷۰-۱۹۷۹) دانشجوى دانشكده‌ى ادبيات دانشگاه مشهد بود. وي، كه اهل الموت است، تلاش زيادى كرد تا زبان مادري خود را توصيف كند. متأسفانه، به دليل بعضى شرايط نامساعد نتوانست كارش را به پايان برساند. اكنون نويسنده‌ى مقاله‌ى حاضر به ادامه‌ى كار او و تهيه‌ى رساله‌اى مفرد در باب گويش الموتى، كه چندان شناخته نشده و بعضاً فراموش گشته است، دست زده است.

۱) بنا بر افسانه‌ى ايرانى، عقابى جاياگاه واقع بر فراز سنجى صخره‌اى را به وهسودان بن مرزبان، يكي از حكمرانان ديلم، نشان داد و آن جايى بود كه عقابان بر آن مى‌نشستند و پرواز كردن مى‌آموختند. از اين رو گفته‌اند كه الموت از *āloh* (عقاب) [گيلكى: *äloq*] و *amū(kh)* (آموخت) مركب است. نك:

آنها را بقایای مقر حکومت «پیر کوهستان» می دانند، محل واقعی قلعه را مشکل بتوان به ضرس قاطع تعیین کرد. برخی از محققان، چون و. ایوانف، قایل شدند که قلعهی الموت نزدیک و دهکدهی گذرخان^۲ کنونی جای داشته است، ولی نام الموت امروز بر سراسر آن ناحیه (دهستان) اطلاق می شود.

دره الموت شامل دهستانهای الموت و رودبار است، که جزو بخش رودبار الموت از شهرستان قزوین اند که مرکز آن معلم کلاهی است. دره های رودبار و الموت را از هر سو کوهستان فرا گرفته و قله های سیاه لان در شمال و کوه های قزوین در جنوب بر آنها مشرف اند. بخش رودبار الموت شامل شش دهستان است: (۱) بالارودبار (۲) پایین رودبار (دهکدهی هوانک) (۳) فشان (۴) آقاق (۵) چهار ناحیه و (۶) آندجرو (دیه های مهم آن عبارت اند از: اندج، دیک، کوچنان، و سنگ، ملا کلاهی^۳).

رابطه با دره های مجاور را شباهت گویش ها آسان می سازد. در جزئیات فرق های چندی وجود دارد، چون این گویش ها صور گوناگون بینابینی میان زبان های کرانه های دریای خزر و زبان فارسی محاوره ای تهران یا قزوین (بازاری) اند، که صد سال پیش همه ساکنان این ناحیه آن را نمی فهمیدند^۴. زبان بومی مشترک این منطقه ترکی آذری است. در همه دهکده های دشت قزوین، اهالی عموماً سه زبانه اند، یعنی به گویش محلی و بازاری و ترکی سخن می گویند. نام هر گویشی مأخوذ است از دهکده ای که در آن بدان گویش سخن گفته می شود.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

تعیین جایگاه گویش الموتی نسبت به دیگر گویش های شمال غربی، تا زمانی که آگاهی ما دربارهی کیفیت تقسیم کلی گروه های گویشی عمده به صورت ناقص کنونی مانده باشد، کاری است دشوار. نظر یارشاطر این است که گویش الموتی یکی از پنج گویش ایرانی شمال غربی با خویشاوندی نزدیک است که به گروه بزرگ تر معروف به تاتی تعلق دارند^۵. تاتی نام هیچ گویش خاصی نیست. این کلمه عموماً بر کسانی از مردم این منطقه اطلاق می شود که به زبان های ایرانی سخن می گویند. با این همه، اطلاق تاتی بر این گویش ها کلی و مبهم است. یارشاطر پیش نهاد می کند که آنها را گویش های «مادی» بنامیم که به نظر او نام گذاری

2) See Ivanov, 1931, p. 354; Daftary, 1990, p. 340.

3) Sorudeti, 1345, pp. 111-24.

4) Col. Monteith, 1833, p. 15.

5) گویش های تاتی قفقاز، که از فارسی منشعب اند، یا گویشی شبیه آن، به این گروه تعلق ندارند (یعنی به شاخهی جنوب غربی زبان های ایرانی تعلق دارند). نک: Yarshater, 1969, p. 17.

درست‌ترى است، چون این گویش‌ها ظاهراً بازماندگانِ امروزیِ گویش‌های مادى باستانِ این منطقه‌اند.^۶ و ایوانف W. Ivanov مدعى است که گویش الموتى صورتِ جالبی از زبانِ گذارى میانِ گروه‌های گویشی «کرانه‌های دریای خزر» و «ایرانِ مرکزی» است. «در گویشِ گذرخونِ الموتى ظاهراً عناصرِ مادى چندی وجود دارد و این گویش با زبانِ ده تجریش (در شمالِ تهران)، که پروفیسور و. ژوکوفسكى (Zhlukovski 1922, pp. 395-432) آن را توصیف کرده و همچنین با بعضی از گویش‌های گروهِ سمنانى، که ربطِ نزدیکی با پاره‌ای از گویش‌های رایج در محالِ مجاورِ اصفهان و کاشان دارند، خوشاوند است. از سويِ دیگر، گویشِ الموتى قواعدِ مربوط به اضافه، حالتِ مفعولى، صورت‌های غیرِ فاعلى یا ملكى ضمير و جز آن را از گویش‌های «کرانه‌ى دریای خزر» و بیشتر از مازندرانی اخذ کرده است»^۷. به نظرِ ویندفور، گویشِ الموتى به گروهِ ده گویشِ خوشاوندی تعلق دارد که سخن‌گویانِ تالشى و تاتى، در شمال و شمالِ غربى، در محیطى ترک زبان به آنها سخن می‌گویند.^۸ لوکوک پیش‌نهاد می‌کند که نامِ «آذرى» بر گروهى از گویش‌ها نهاده شود که الموتى و رودبارى بدان تعلق دارند.^۹ مرتضى نصفت، محققِ ایرانی، این گویش‌ها را به شاخه‌ى زبان‌های کرانه‌ى دریای خزر متعلق می‌داند.^{۱۰} برای حلِ مسئله‌ى طبقه‌بندى و نام‌گذاريِ درستِ این گویش‌ها، باید به این معنی توجه نمود که همه‌ى آنها از شماری از زبان‌های سلفِ ایرانی میانه و باستان منشعب شده‌اند؛ از ایترو جریانِ تحوّلِ تاریخیِ آنها به مراتب بیش از آن پیچیده است که غالباً تصور می‌شود. عاملِ دیگری که باید در نظر گرفته شود فرایندِ همگون شدنِ گویش‌های محلی یا «بازاری» است در اثرِ آمیختگیِ مداومِ اهالی و نفوذِ روز افزونِ مراکزِ کسب و داد و ستد. لازم است که، با مطالعه‌ى آن صورِ زبانی که در همه‌ى ديه‌های رودبارِ الموت کاربُرد دارد، تحوّلِ تدریجیِ همه‌ى این خُرده گویش‌ها پی گرفته شود. به پژوهشى از روی برنامه نیاز است تا هم گویش‌هایی که چه بسا هنوز ناشناخته مانده‌اند شناخته شوند و هم جزئیاتِ

6) idem.

7) Ivanov, 1931, p. 357.

8) Windfuhr, 1989, p. 295.

۹) «گویش‌های آذرى را (که در تداولِ محلی تانى نامیده می‌شوند) می‌توان به پنج گروه تقسیم کرد: ۱. گویش‌های شمالی غرب، که در هُرزُند و دیزمار به آنها سخن می‌گویند؛ هر زندی، کزینگی ۲. گویش‌های شمال شرق، که در خلخال و نازم به آنها سخن می‌گویند؛ سالی، گجلی، و جز آن ۳. گویش‌های جنوب، که در جنوب قزوین به آن سخن می‌گویند؛ تاکستانی، چالی، اشتهاردی و جز آن ۴. گویش‌های جنوب غربی، که در جنوب غرب زنجان به آن سخن می‌گویند؛ خوئینی ۵. گویش‌های جنوب شرق، که در جنوب شرق قزوین به آن سخن می‌گویند؛ رودباری، الموتى و جز آن» (Lecop, 1989, pp. 296-7).

۱۰) زبان‌ها و گویش‌های کرانه‌ى دریای خزر: ۱. مازندرانی ۲. تالشى ۳. گیلکى ۴. طالقانى ۵. الموتى و رودبارى ۶. دیلمانى ۷. گرگانى و استرابادى. نک. نصفت: ۱۳۴۱، ص ۱۱۱-۱۲۴.

مربوط به گویش‌های شناخته شده، همچون الموتی، که تاکنون آشنایی اندکی با آنها حاصل شده است، روشن گردد.

نشانه‌های اختصاری:

Av. اوستایی متأخر; LAv. هندوایرانی Indo-Ir; اضافی G. اوستایی Av.
 MP هندواروپایی کهن PIE; فارسی P. پارسی باستان OP; پارسی میانه
 Pl. سنسکریت Sk; ایرانی کهن Preiran; جمع Pl.

واک‌دار؛

توضیحاتی درباره‌ی دست‌گاهِ واجی

دست‌گاهِ مصوت‌های گویش الموتی در قیاس با زبان «بازاری» قزوین یا تهران هیچ چیز خاصی ندارد. مصوت‌ها عبارت‌اند از:

a, ä, e, i, o, u

o – (P. ā) چنان که در

ow = P. āb [آب], aftow = P. aftāb [آفتاب], gow = P. gāv [گاو]

در واژه‌هایی چند به جای a ی کوتاه فارسی می‌آید:

ton = P. tan [تن], tofāle = P. tapālah [تپاله]

(پهن گاو که به عنوان سوخت به کار می‌رود)

šow = P. šab [شب]

i – (P. e) چنان که در

piār (MP) [پدر] = P. pedar (صورت باستانی^{۱۱})
 pidar, OP piuar, Av. pitā; imruz = P. emruz [امروز].

e – (P. i) مانند بالایی، دنباله‌ی مصوت بلند

نیم‌باز است:

šermi = P. širini [شیرینی], est = P. ist [ایست]

(صیغه‌ی امری فعل ایستادن)

دست‌گاهِ صامت‌ها: چاکنایی سایشی h [ه]؛

ملازی سایشی kh [خ، نرم‌کامی بی‌واک]؛ gh [غ، نرم‌کامی

واک‌دار]؛ ملازی انسدادی q [ق، نرم‌کامی واک‌دار]؛

سخت‌کامی انسدادی k [کامی بی‌واک]، g [کامی

نیم‌مصوت‌ها: نرم‌کامی سایشی y [ی] و دولبی

w [و]، به تلفظ عربی یا کردی؛ لثوی روان l و r؛

لثوی سایشی š [ش، باشیده]؛ لثوی مرکب j [ج،

واک‌دار] و ch [چ، بی‌واک]؛ دندانی انسدادی d [د،

واک‌دار] و t [ت، بی‌واک]؛ دندانی سایشی z [ز، صغیری

واک‌دار] و s [س، صغیری بی‌واک]؛ دندانی غنه‌ی n [ن]؛

لب و دندانی سایشی v [و، واک‌دار] و f [ف، بی‌واک]؛

دولبی انسدادی b [ب، واک‌دار] و p [پ، بی‌واک]؛ و

دولبی غنه‌ی m [م].

مهم‌ترین ویژگی‌های دست‌گاه صامت‌های الموتی

را به صورت زیر می‌توان خلاصه کرد:

(۱) حفظ s باستان آن جا که در فارسی h داریم،

چنان که در

luos = P. rubāh (رویه) (MP. rōbāh, Av. raopi-š, Skt. lopāṣa).

(۱۱) پس از فسرین سیزدهم، در آوانویسی‌های بیگانه

رفته رفته برخی انحراف‌ها نسبت به وضعی که در

فارسی کلاسیک بازنمون یافته به چشم می‌خورد. این

انحراف‌ها در گرایش‌های /e/ → /i/ , /i/ → /e/ جلوه‌گر

می‌شوند. نخستین تغییر عمده‌تاً در مجاورت هجای

شامل /a/ روی می‌دهد، 1971, p. 43, Bodrogliaqi,

تغییر دیگر هم بستگی دارد با یکی شدن با /i/ می‌موجود، یعنی با آمیختگی دو واج.

zh نه در الموتى دیده مى‌شود نه در گویش‌های تاتی^{۱۳} و در این گویش‌ها *zi* باستانی محفوظ مانده است. به علاوه، در واژه‌های *به* و *وام* گرفته از زبان‌های اروپایى با آواى *zh* نیز *z* دیده مى‌شود، مانند

jāndārm = P. zhāndārm [باندارم], *bioloji = P. biolozhi* (هر دو مأخوذ از زبان فرانسسه) [بیولوژی]

(۷) ملازى سايشی *kh* معمولاً حذف مى‌شود (که خود گرایشى کلی است برای ساده کردن گفتار):

detar = P. dokhtar [دختر], *baduten = P. dukhtan* [سوخت], *tal = P. talkh* [تلخ], *sut = P. sukht* [سوخت].

(۸) *b* ی پایانى گرایش به آن دارد که مانند سايشی

بی‌واک *f* تلفظ شود:

asf = P. asb [اسب], *jif = P. jib* [جیب], *jevāf = P. javāb* [سیب], *sif = P. sib* [جواب], *joref = P. jurāb* [جواب].

(۹) *t* ی پایانى حذف مى‌شود:

das = P. dast [دست], *dār-bas = dārbast* [داربست]

یا به انسدادى واک دار *d* بدل مى‌شود:

davād = P. davāt [دوات].

(۱۰) *mm-* مشدّد معمولاً به جای *mb-* مى‌نشیند:

došamme = P. došambe [دوشنبه], *domme = P. dombe* [دنبه].

(۱۲) تغییر و تبدیلی چون *isped/siped* به ما امکان مى‌دهد که در این جا مصوّت افزوده‌ای را مشاهده کنیم و این وجود خوشه‌های صامت آغازی را در مرحله‌ی پیش از دوره‌ی پارسی میانه نشان مى‌دهد. این خوشه‌های صامت احتمالاً تا قرن هفتم میلادی در زبان پارسی میانه وجود داشته‌اند. نک.

Pisowicz, 1985, p. 146.

(۱۳) *zh* گون‌واج *z* شمرده مى‌شود: /j/ (ج) وقتى پیش از انسدادى دندانى /d/ قرار گیرد سايشی (ز) مى‌شود. در گویش‌های تاتی جنوبی:

(اژدها) *ezhdeha* و (نوزده) *nuzhde* و (هجده) *hezhdē*.

YARSHATER, 1969, p. 33.

(۲) حفظ صورت‌های شمالی (اوستایی؟) میانه؟) واژه‌های دارای /z/، در آن جا که در فارسی باستان به *d* آمده است:

MP. *zāmā = P. dāmād* [داماد] (Av. *zāmātar-*, MP. *dāmād*, Skt. *jāmātar-*).

[بسنجید با عبارت اصطلاحی در گیلکی: *pile sunj-a*؛ *bazan zāmā ba-raqsa*، صنج بزرگ را بزَن داماد برقصد].

(۳) حفظ *p* ی باستان در آن جا که در فارسی *f* داریم، چنان که در

(MP. *siped-*, Av. *spaeta-*) [سفید] *espi = P. sefid*^{۱۲}.

(۴) دندانی-لثوی روان *r* غالباً به *l* بدل مى‌شود:

goftāl = P. goftār [گفتار], *valg = P. barg* [برگ], *talkhan = P. tarkhun* [ترخون/طرخون], *chelg = P. cherk* [چرک].

(۵) *b* و *g* ی آغازی گاهی به صورت *v* تلفظ

مى‌شوند، چنان که در

varg = P. gorg [گرگ] (Av. *vr̥ka-*, MP. *gurg*), *verāz = P. gorāz* [گرآز، در متن اصلی: *gerāz*], *varre = P. barre* [برمن], *vahman = P. bahman* (MP. *warrag*) [بره], *vache = P. bache* [در گالشی: *zaraj vaja*, جوجه کبک], *varf = P. barf* [برف] (MP. *wafr*, Av. *vafra-*), *vas = P. bas* [بس].

(۶) پیش کامی *zh* [ژ] در واژه نمی‌آید. عموماً

هر جا در فارسی *zh* (واج بیگانه) با *z* OP *z* داریم، در الموتی *z* می‌آید:

[تیز، در گیلکی: *tij = P. tiz*] [تیزن] *bijan = P. bizhan*, [آبی‌زار، کشت‌زار آبی در مقابل دیم] *ābijār = P. ābi zār*, [زیر، گیلکی: *jir = P. zir*] [جیر، گیلکی: *bejār*].

zh ی فارسی در اندک واژه‌های قرضی گویش‌های شمال غربی دیده مى‌شود، چون این آوا نوعاً تحول شمالی صامت لثوی مرکب *z* است به *zh*. با این همه،

توضیحاتی درباره‌ی تک‌واژشناسی

(قواعد صرفی)

(۱) پسوند جمع [نشانه‌ی جمع]

-än, -(e) kân = P. ân

است یا با بسامد کمتری: ä = P. hā. پسوند جمع -än، که دنباله‌ی پایانه‌ی حالتِ اضافی جمع (MP G. Pl. -än (am)) است، هم برای اسمِ ذی‌روح به کار می‌رود و هم برای اسمِ غیرِ ذی‌روح (در فارسی کلاسیک این پسوند تنها به آخر اسم‌های ذی‌روح در می‌آید) - ذی‌روح انسان یا جانورانِ بالا مرتبه را در بر می‌گیرد:

berär [برادر] - berärän, gou [گاو] - gouän, valg [برگ] - valgän.

در واژه‌های مختوم به -e, -e ساقط و -ekân افزوده می‌شود:

vache - vachekân.

[در واقع، فقط k (صامتِ میانجی، میان دو مصوّتِ (e و ä) افزوده می‌شود. در گیلکی نیز نشانه‌ی جمع -än است، ولی در واژه‌های مختوم به -e مصوّتِ پایانی (e) حذف می‌شود:

divänän - [دیوانه] - khänän, diväne [خانه] khäne.

حتی در کلماتِ مأخوذ از عربی همین قاعده جاری است:

va'dän [وعدّه] - va'de [وعدّه] - amelän, va [عمله] amale.

در واژه‌های مختوم به -i این مصوّتِ پایانی حذف و برای نشانه‌ی جمع -än افزوده می‌شود؛ یعنی -iä- یا، بهتر بگوییم، -iyä- تبدیل می‌شود به -e-:

häjēn, taryäki [حاجی] - häjēn, häji [کاشی] käši → taryäkēn → [تریاک].

همچنین در واژه‌های مختوم به -u، مصوّتِ پایانی حذف و برای نشانه‌ی جمع -ön افزوده می‌شود:

chäqön -- [چاقو] - järön, chäqu [چارو] järü.

(۲) وجود نداشتن ساختِ اضافه به منزله‌ی صورتِ اصیل و کاربرد پیشین اضافی (-e ی پایانی)، که پیش از موصوف جای می‌گیرد (مانند گویش‌های کرانه‌ی دریای خزر):

(زنِ جوان) jeväne zen, (برادرِ ارشد) gate berär, (زبانِ دراز) lase chaken.

[در گیلکی las به معنی شُل و chaken به معنی چانه است که ترکیبِ اضافی lase chaken می‌شود: هرز چانه].

(۳) ضمائر شخصی عبارت‌اند از:

mi (men-i), ti, u(ou), mä, šomä, ušan (ona = P. ānän).

در حالتِ ملکی به صورتِ

mi, ti, ui [گیلکی: uni], mäy [ame: گیلکی], šomäy [šime: گیلکی], ošäni (onäy) [ušäni: گیلکی] mi (مالی) ti šine (مالِ من است) mi šine (کتابم) ketäb (توست), etc.

اسمِ عربی مال، که در فارسی به کار می‌رود، در الموت فقط بر دارایی‌هایی چون گله‌های گاو، گاوِ نر (ورزو) و گوسفند و مانند آن دلالت دارد [در گیلکی نه بر گله بلکه بر خود اسب و گاو اطلاق می‌شود].

(۴) در گویش الموتی، انواع بسیاری از وندها وجود دارد که در صرفِ فعل به کار می‌روند:

be اداتِ فعلی کامل، که معمولاً در وجهِ امری، التزامی، ترجیحی و دعایی، ماضی مطلق، ماضی نقلی، ماضی بعید، وجهِ مصدری و اسمِ مفعول می‌آید: bekhässen (خواستن) و betäše (تراشیده) و bedäym (دادیم).

مصوّتِ این پیشوند ممکن است، بر حسبِ بافتِ آوایی، به صورتِ (va-) ba-, bi- درآید:

biyeymiyan, (ایستاد) biyassa, (آمدن) biyaz, (افتاد) baket, (پرسیدن) baporsiyän, (بایست) bazen, (بزَن).

ونید استمراری *mi-/me-* می‌آید یا به بُنِ ماضی افزوده می‌شود (چنان‌که در فارسی معاصر *nemiām* = نمی‌آیم):

niyeymiyey (نیامدی).

(۵) ساختنِ صیغده‌ى زمان‌ها تابع همان قواعدِ زبانِ فارسی است. پساونده‌های شخصی [= شناسه‌های فعلی، ضمائرِ شخصی متصل] در مضارع عبارت‌اند از: اول شخصِ مفرد *-ān(om)*، دوم شخصِ مفرد *-ey*، سوم شخصِ مفرد *-(ad)ā*؛ اول شخصِ جمع *-eym*، دوم شخصِ جمع *-eyd*، سوم شخصِ جمع *-ān(end)*. پساونده‌های افعالِ ماضی هم همین‌ها هستند جز در سوم شخصِ مفرد که پساوند ندارد. بسنجید با فعلِ *biyeymiyān* (آمدن) *P. āmadan*.

مضارع: مفرد 1. *miām* 2. *miyey* 3. *miyā*;

جمع 1. *miyeym* 2. *miyeyd* 3. *miyān*

ماضی مطلق: مفرد 1. *biyāmiyam* 2. *biyāmiyey*

3. *biyāme*;

جمع 1. *biyeymiyeym* 2. *biyeymiyeyd*

3. *biyeymiyān*

(تکیه روی هجای ماقبلِ آخر به خلافِ مصدر که به گوش همان صدا را دارد با این فرق که در آن تکیه روی هجای آخر است).

(۶) مضارعِ فعلِ فارسی *dāstan* (داشتن) در

گویشِ الموتی (چنان‌که در گویشِ سمنانی) به جای فعلِ اسنادی به کار می‌رود:

darem = P. hastam (هستم), *dare = hast* (هست), etc.

(۱۴) صورت‌های استنباطی (inferential) که بیان‌گر نتیجه‌گیری، علم به واسطه و غیر مستقیم، تذکار و غیره‌اند در این مورد ظاهراً تحتِ تأثیرِ زبانِ ترکی پدید می‌آیند. این صورت‌ها مبتنی‌اند بر وجهِ کاملِ فعل. نک. *Windfuhr*, 1982, pp. 263-87.

پیشاونده‌های فعلی چون *bu* در ریشه ادغام می‌شوند و دیگر جداشدنی نیستند:

vagerdessen = P. bargaštan (برگشتن)

[*varessen = P. bar* باید معادلِ *P. bāzgaštan* باشد] (برخاستن) *khāstan*.

در افعالِ مشتق [= پیشاوندی] و مرکب *be-* به کار نمی‌رود:

niyā korden = P. negāh kardan (نگاه کردن).

me- (قاعدتاً پیش از لا کامی می‌شود و به صورتِ *mi-* درمی‌آید) اداتِ فعلِ استمراری است و در مضارع و ماضی استمراری و ماضی نقلی به کار می‌رود:^{۱۴}

mišanam (می‌آمدم), *miyeymiyam* (می‌آیم), *miām* (می‌ریزم), *mišande-ey* (می‌ریختم), *mišandom* (می‌ریختم)

(آن چنان که من شنیدم: داشتید می‌ریختید)

hey-/hā-/ha- ظاهراً باز اداتِ فعلِ کامل است:

haden (دادیم), *hadem* (گیلکی *fā. fādā*) [داد] *hadā*

(کرد، ساخت) *hākord*; (می‌داد) *hamidā* (بده)

(گفت) *hāgut* (گیلکی: *bukud* (کرد), *ākud* (ساخت))

(می‌کند، می‌سازد) *hāmīne*

(که از اداتِ فعلِ کامل *hame-*، که در زبانِ پهلوی و فارسی کلاسیک استمرارِ عمل را می‌رساند، نشان دارد)؛

(که) [گرفتم] *heyrom* و (گرفت) *hey*

de-/da- باز اداتِ فعلِ کامل است (چنان‌که در کُردی):

dakon (بسته), *dabesse* (بستن), *dabesten* (پیچیدن), *dabeyam* (بود), *dabe* (بکن)

این ونیدِ فعلی همچنین ممکن است حرفِ اضافه باشد به معنی «در» (با ندرت کاربُرد):

(داخل کردن) *da korden* (P. *dākhel kardan*)

[گیلکی: *dukudan* به معنی پوشیدن، در (تن) کردن].

ni-/ne- ونیدِ صیغده‌ى سلبی (منفی)، که پیش از

Av. *kaofa-*, Skt. *kupa-*, OP. *kaufa*, MP. *kōf*, P. *kūh*
(کوده).

(۵) **ruch** (روز) - این واژه در نام‌های دو دهکده در ناحیه‌ی بالا الموت، یکی *Bālā ruch* (بالا روچ) و دیگری *Pāin ruch* (پایین روچ) باقی مانده است -

Av. *raočaḥ-* (روشن), OP. *raučaḥ*, MP. *rōz*, P. *ruz*
(روز).

(۶) **put** (پوسیده، فاسد) - در زند اوستا. *putak*;

در فارسی، **pusidan** (پوسیدن) [همچنین: پوده = پوسیده].

(۷) **tij** (تین) -

۱۶. **tiz** (تیز), P. *tiz* (تیغ تیز) - LAv. *brōiurā taēza-*

منابع

Bodroqliqeri, A. *The Persian Vocabulary of the Codex Cumanicus* (Budapest, 1961), vol. XIII, pp. 261-76.

Browne, E. G. *A Literary History of Persia*, vol. II, *From Firdawsī to Saʿdī* (London, 1907).

CLI = Compendium Linguarum Iranicarum, ed. R. Schmitt (Wiesbaden, 1989).

Col. Monteith, "Journal of a Tour Through Azerdijian and the Shores of the Caspian," in *Journal of the Royal Geographical Society* (1833).

(۱۵) **derakht** (درخت) فارسی منشعب است از ریشه‌ی PIE دیگر - **dher* (نگه داشتن):

Av. *dhar-* (نگه داشتن), *draxta-* (استوار ایستادن), MP. *draxt*.

و حال آن که **dār** (MP. *dār*) از PIE **dereu-* به معنی «درخت» ریشه گرفته است. نک.

Walde-Pokorny, 1927-32, vol. I, pp. 804, 856.

(۱۶) **Preġran. z** (Indo-Ir. **g-* PIE که در اوستایی، در بافت میان واکه‌ای (بین دو مصوت) به صورت *z* در می‌آید.

(۷) بیشتر افعال با قاعده و پیشوندهای فعلی مانند همان‌هایی است که در «بازاری» وجود دارد، گاهی فقط با مختصر تحریف آوایی. فعل‌های *raftan* (رفتن) و *šodan* (شدن)، هم‌چنان که در دیگر گویش‌های شمالی، به صورت واحد *bašīyan* در آمده‌اند.

مصدر از بُن ماضی ساخته می‌شود و تک‌واژه‌های مصدری **-en/-an** هستند و هرگاه بُن مصدر بسیط باشد با پیشوند **-be**.

واژه‌های کهن

در گویش الموتی برخی صورت‌های کهن قاموسی شکفت‌انگیز باقی مانده است. این گویش شماری از واژه‌های بازمانده از زبان‌های ایرانی باستان و میانه (بیشتر اوستایی و پارسی میانه) را در بر دارد.

(۱) **nakās** (نُخ بام، پیش آمدگی بام؛ خانه با نُخ بام آن شبیه شخص ایستاده‌ای است که دستش را سائبان چشمانش کرده و روبه‌رو را می‌نگرد) -

Av. *nikāsa-*, OP. *nikās*, MP. *nigāh*, P. *negāh* (نگاه)

(۲) **dār** (درخت) -

Av. *dārav-*, *dāuru* (قطعه چوب), OP. *duruva*, MP. *dār*, P. *deraxt*^{۱۵}.

در فارسی کلاسیک (به ویژه در شعر)، **dār** به معنی «درخت بلند» بود، اکنون در فارسی معاصر به معنی «چوبه‌ی دار» یا تیر علم است.

(۳) **kerk** (پرنده، مرغ، ماکیان، مرغان خانگی) -

Av. *kahrka-* (بانگ ناخوش خروس) - *kahrkāsa-* (مرغ), Skt. *krka-vaku* (مرغ), MP. *kark*, *karkak*, P. *karkas/kargas* (کرکس).

(۴) **kupā** یا **kufā** (کُپّه، توده) و همچنین (هرم‌های

ناقص از پشته‌ی علف) -

- in Persian," in *Acta Iranian* (1982).
- Idem*, "New West Iranian", in *CLI*, pp. 251-63.
- Idem*, "Western Iranian Dialects", in *CLI*, pp. 294-69.
- YARSHATER, E. A. *A Grammar of Southern Tati Dialects* (The Hague-Paris, 1969).
- ZHUKOVSKI, V. *Materials for the Study of Persian Dialects* (Leningrad, 1922) [in Russian].
- نصفت، م. «فراوانى زبان‌ها و لهجه‌هاى مردم ایران»،
در مجله‌ى دانشکده‌ى ادبیاتِ تهران، سال ۱۶
(۱۳۴۱).
- DAFTARY, F. *The ismā'īlīs: Their History and Doctrines* (Cambridge, 1990).
- IVANOW, W. "The Dialect of Gozarkhon in Alamut," in *Acta Orientalia*, IX (1931).
- LECOQ, P. Les dialects caspiens et les dialects du nord-ouest de l'Iran, "in *CLI*, pp. 269-313.
- PISOWICZ, A. *Origins of the New and Middle Persian Phonological System* (Kraków, 1985).
- SOTUDEH, M. *Qelā'-e esmā'īliyye* (Tehran, 1345).
- WALDE, A. and POKORNY, J. *Vergleichendes Wörterbuch der Indogermanischen Sprachen* vols. I-III, (Berlin-Leipzig, 1927-32).
- WINDFUHR, G. L. "The Verbal Category of Inference



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی